

تعارض دو ماده ۳۸ و ۱۶۹ از قانون اصول دعا گمات جزائی و نقائص آن

برای توضیح مطلب قسمتی از مواد مزبور را عیناً درج مینماید :
از ماده ۱۶۹ ، « دادستان شهرستان در جریان تحقیقات و میتواند
از بازپرس درخواست تشدید یا تخفیف تأمین نماید در صورت تقاضای تخفیف
بازپرس مکلف بقبول آنست »

از ماده ۳۸ : « مستنطق رأساً یا بتقاضای مدعی العموم میتواند در تمام
مراحل تحقیقات قرار توقیف متهم و همچنین قرار اخذ تأمین و یا تبدیل
تأمین را صادر نماید . در صورتیکه مستنطق رأساً قرار توقیف بدهد مکلف
است تا بیست و چهار ساعت مفاد قرار خود را کتباً برای مدعی العموم بفرستد
هر گاه مدعی العموم با توقیف موافق نبوده و حل اختلاف در محکمه
بدایت بعمل خواهد آمد »

طبق ماده ۱۲۹ لایحه قانونی اصلاح اصول محاکمات جزائی بازپرس برای
جلوگیری از قرار یا پنهان شدن متهم میتواند یکی از قرارهای تأمین ذیل را صادر نماید :

- ۱ - التزام عدم خروج از حوزه قضائی با قول شرف .
- ۲ - التزام عدم خروج با تعیین وجه التزام .
- ۳ - اخذ کفیل .
- ۴ - اخذ وثیقه .
- ۵ - توقیف احتیاطی .

حال اگر در مورد متهمی بازپرس قرار توقیف که شدیدترین تأمین مندرج در ماده
۱۲۹ است صادر نموده و بحکم ماده ۳۸ مفاد قرار خود را برای مدعی العموم فرستاده
و مدعی العموم آنرا متناسب ندانسته و با آن مخالفت کرد تکلیف مستنطق چیست ؟

با توجه باینکه مخالفت با قرار توقیف از طرف دادستان در واقع تقاضای تخفیف
تأمین است اگر بازپرس عمل بماده ۱۶۹ بنماید چون بموجب ماده مزبور در صورتی که
تقاضای تخفیف تأمین از جانب دادستان بشود بازپرس مکلف بقبول آنست باید بلافاصله
قرار بازداشت را بقرار دیگری که خفیف بوده و مورد نظر دادستان است تبدیل نماید .

و اگر بماده ۳۸ عمل کند حق مخالفت با نظر دادستان داشته و میتواند در عقیده
خود باقی مانده و پرونده را بدادگاه شهرستان جهت حل اختلاف بفرستد و نیز اگر در مورد
متهمی بازپرس قرار توقیف صادر نموده و دادستان ابتدا با آن موافقت کرده و سپس ادامه

تعارض دو ماده ۳۸ و ۱۶۹ از قانون اصول محاکمات جزائی

قرار توقیف متهم را بيمورد بدانند و درخواست فك قرار و تقاضای تخفيف تأمین نماید معلوم نیست باوجود دو ماده متضاد مزبور تکلیف مستنطق چه خواهد بود زیرا ماده ۱۶۹ بازپرس را مکلف به تخفيف تأمین نموده و حق هیچگونه مخالفتی با نظر دادستان را باو نداده است ولی بموجب قسمت دو ماده ۳۸ که میگوید :

« هر وقت علتی که موجب توقیف بود مرتفع شود و موجب دیگری برای ادامه توقیف نباشد توقیف با موافقت مدعی العموم و مستنطق رفع خواهد شد و اگر بین مستنطق و مدعی العموم نسبت بر رفع توقیف اختلاف باشد محکمه ابتدائی رفع اختلاف خواهد کرد . . . » بازپرس میتواند بانظر دادستان که مبنی بر تخفيف تأمین و یا رفع توقیف است مخالفت و پرونده را بداد گاه شهرستان ارسال نماید تکلیف محاکم شهرستان نیز روشن نیست.

ممکن است گفته شود که ماده ۱۶۹ شامل قرارهای تأمین غیر از بازداشت بوده و در مورد قرار بازداشت ماده ۳۸ قابل اجرا است.

بعبارت دیگر در مورد قرار بازداشت و رفع آن مستنطق حق مخالفت با نظر دادستان دارد و در مورد سایر تأمینات حق مخالفت باو داده نشده است و در نتیجه محاکم نیز در مورد قرار بازداشت و رفع توقیف در صورتیکه محل اختلاف بین دادستان بازپرس باشد صلاحیت رسیدگی و دادن نظر مخالف با نظر دادستان را داشته و میتواند نظر مستنطق را تأیید نمایند.

ولی بعقیده ما این موضوع محتاج بتصریح بوده و نظر بتاریخ تصویب ماده ۱۶۹ (سال ۱۳۳۷ که سالها بعد از ماده ۳۸ بتصویب رسیده) و اینکه قانون اخیر التصویب متبع و ناسخ قوانین قبلی بوده و باتوجه بماده ۶ مواد الحاقی بذیل قانون آئین دادرسی کیفری که مقرر نموده کلیه قوانینی که با مواد اصلاحی فوق مغایرت دارد در قسمتی که مغایر است ملغی است.

واینکه ماده ۳۸ در قسمت مخالفت بازپرس بانظر دادستان در مورد قرار بازداشت و رفع آن بشرح فوق مغایر مفاد ماده ۱۶۹ که از جمله مواد اصلاحی مزبور است میباشد عمل بماده ۳۸ و مخالفت با عقیده دادستان در صورتیکه بر عدم بازداشت متهم و یا رفع توقیف باشد جایز نیست و اما نقائص ماده ۳۸ :

۱ - فرض میکنیم که مدعی العموم تقاضای تشدید تأمین نمود و بازپرس باتشدید موافق نبود و طبق ماده ۱۹۶ پرونده جهت حل اختلاف بمحکمه ارسال گردید :

آیا میزان نوع تأمین را باید محکمه تعیین کند یا بعهده دادستان است که مقدار و نوع تأمین را در تقاضای تشدید معین نماید ؟

و آیا در اینصورت هر گاه محکمه تقاضای دادستان را راجع بتشدید تأمین بموقع دانسته و تأمین صادره وسیله بازپرس را خفیف بدانند حق دارد نسبت به نوع و مقدار تأمین که دادستان قید کرده اظهار نظر کند یا خیر ؟

تعارض دو ماده ۳۸ و ۱۶۹ از قانون اصول محاکمات جزائی

بعبارت دیگر آیا میتواند مقداری از میزان آنرا تخفیف یا نوع آنرا تنزل داده و جمع بین نظر بازپرس که تأمین خفیف‌تر صادر کرده و نظر دادستان که تأمین شدیدتری خواسته بنماید ؟

مثلاً بازپرس التزام گرفته و دادستان وثیقه بخواهد و محکمه کفیل را کافی و متناسب تشخیص دهد.

یا مثلاً در میزان تأمین بین بازپرس و دادستان اختلاف شود بازپرس قرار اخذ هزار ریال کفیل درباره متهمی داده و دادستان تقاضای تشدید تأمین مزبور را بصد هزار ریال بنماید :

آیا محکمه میتواند نظر بکفایت مبلغ پنجاه هزار ریال بدهد ؟

ماده ۳۷ و ۱۶۹ ساکت است و سکوت ماده مزبور موجب اختلاف آراء و اشکالات زیاد شده است.

۲ - ماده ۳۸ بمتهمی که توقیف است اجازه شکایت داده و مقرر میدارد هرگاه متهم موجبات توقیف را مرتفع دید حق دارد تقاضای تبدیل قرار و رفع توقیف را از محکمه بخواهد ولی بمتهمی که باقرار شدید وجه الضمان یا کفیل توقیف گردیده اجازه شکایت بطور صریح نداده در صورتیکه توقیف چه در نتیجه قرار توقیف باشد یا بعلت عجز از تودیع وجه الضمان (مثلاً یک میلیون ریال یا ده هزار ریال در مورد شخص بی‌چیز) برای متهم علی‌السویه است و تالی فاسد و نا راحتی حاصله از آن یکی است و شاید مقصود قانون گذار از عبارت : « هرگاه متهم موجبات توقیف خود را مرتفع دید میتواند از مستنطق رفع توقیف خود را بخواهد . . . » که در ماده ۳۸ مندرج است مواردی نیز بوده که توقیف بعالت تأمین دیگری باشد.

ماده ۱۶۹ اصلاحی نیز که میگوید : « هرگاه متهم از دادگاه تقاضای تخفیف یا تبدیل تأمین کند دادگاه بدرخواست متهم رسیدگی و قرار مقتضی صادر مینماید » مؤید این نظر است که متهم در مورد سایر قرارها مخصوصاً وثیقکه موجب بازداشت او شود حق شکایت و تقاضای تخفیف تأمین را از دادگاه دارد و نباید این ماده را فقط شامل مواردی دانست که پرونده در محکمه مطرح است :

زیرا دلیل صریح بر استثناء موجود نیست و عقل و منطق و تساوی علت و اصل تعبیر بی‌شک برفع متهم برشمول ماده ۳۸ و ۱۶۹ بموردی هم که پرونده در بازپرسی مطرح بوده و متهم تقاضای تخفیف مینماید حکم میکند .

مضافاً باینکه در ماده ۱۷۱ اصلاحی نیز صراحتاً حق شکایت از قرار تشدید تأمین ولو غیر قرار بازداشت بمتهم داده شده است .

نتیجه آنکه متهم حق شکایت از سایر قرارهای بازپرس (لااقل وقتی که بتوقیف او منتج شود) دارد و در تأیید نظر خود باین نکته نیز اشاره مینمائیم که : . . . حتی قبل از اصلاح ماده ۱۶۹ که شاید بتنهائی کافی برای قبول حق شکایت

تعارض دو ماده ۲۸ و ۱۶۹ از قانون اصول محاکمات جزائی

متهم از قرارهای بازپرس میباشد. ماده ۲۸ را محکمه عالی انتظامی در حکم شماره ۴۳۴ - ۲۷/۴/۳۱ شامل مورد مزبور نیز دانسته است باین عبارت :

« اگر متهم بواسطه نداشتن کفیل درجائیکه قرار اخذ کفیل یا نداشتن وجه الضمانه درجائیکه مورد قرار بوده توقیف شود ماده ۲۸ باو حق شکایت از توقیف خود را داده است زیرا متعلق حق شکایت در ماده مزبور توقیف است خواه در نتیجه قرار توقیف باشد یا در نتیجه عدم استطاعت متهم پرداخت وجه الضمانه و غیره » .

۳ - ماده ۲۸ در صورت وجود اختلاف بین مستنطق و مدعی العموم در مورد صلاحیت مستنطق عدلیه و مستنطق نظام تعیین تکلیف کرده ولی موارد دیگری پیش بینی نکرده است :

مثلاً در موردی که مستنطق با مدعی العموم در باب صلاحیت مستنطق دیوان کيفر یا مستنطق امور قاچاق و یا دادگاه بخش و سایر مقامات اختلاف نماید ساکت است و این سکوت اشکالات عدیده را در عمل بوجود آورده است .

بعلاوه ماده ۲۸ حل اختلاف را با محکمه استیناف دانسته است در صورتیکه ماده ۱۷۱ اصلاحی مرجع شکایت از قرار عدم صلاحیت بازپرس را دادگاه شهرستان قید کرده است .

۴ - ماده ۲۸ میگوید :

« ... هر گاه مدعی العموم با توقیف موافق نبوده و همچنین در موردیکه مدعی العموم تقاضای توقیف کرده و مستنطق با آن موافق نباشد ... متهم بر حسب مورد بدستور مستنطق یا مدعی العموم تا صدور رأی محکمه توقیف خواهد شد در این مورد و در صورتیکه مدعی العموم و مستنطق در توقیف توافق داشته باشند متهم میتواند تاده روز از روز اعلام یا ابلاغ قرار مستنطق یا دستور مدعی العموم راجع بتوقیف بمحکمه ابتدائی محل رجوع کند » .

معلوم نیست قبل از استقرار قدرت قرار بعبارت دیگر قبل از تعیین تکلیف اختلاف دادستان و بازپرس توسط محکمه برای متهم این حق شکایت چه فایده ای دارد ؟
مثلاً در مورد متهمی بازپرس قرار توقیف داده و دادستان با قرار مزبور مخالفت نماید و قبل از شکایت متهم پرونده برای حل اختلاف بمحکمه ارسال شود در صورتیکه محکمه نظر دادستان را که بر عدم بازداشت است تأیید کند متهم از حق شکایت خود چه استفاده کرده است ؟

یا برعکس موقعی که دادستان تقاضای توقیف کرده و بازپرس با آن مخالفت مینماید و محکمه در حل اختلاف نظر بعدم بازداشت متهم میدهد استفاده او از حق شکایت چیست ؟

تعارض دو ماده ۲۸ و ۱۶۹ از قانون اصول مخاکمات جزائی

نیز معلوم نیست آیا اشکال ندارد که موضوع در دادگاه ابتدائی در ظرف ده روز یا در بعضی موارد بفاصله یک روز دوسر تبه مطرح شود؟

یا وقتیکه محکمه در حل اختلاف بین دادستان و مستنطق در مورد بازداشت عقیده بازداشت متهم داده باشد آیا مجدداً میتواند همان محکمه بتصدی همان دادرس بشکایت متهم که معمولاً باین عبارت است « بقرار صادره معترضم » رسیدگی کند.

در حالیکه اگر دقت شود در این فرض شکایت از قرار بازداشت در حقیقت شکایت از نظر خود همان دادرس است که مبنی بر بازداشت بوده و اصولاً مشتکی عنه نباید بشکایتی که از اعمال خود او شده است رسیدگی نماید.

مثلاً در موردیکه ذکر شد هر گاه محکمه در حل اختلاف بین مستنطق و مدعی العموم عقیده بازداشت متهم داشته و نظر بازرس را تأیید نماید آیا میتواند بلافاصله برائت و وصول شکایت متهم از قرار بازداشت رأی خود را فسخ و نظر بفسخ قرار بازداشت بدهد و چنین عملی آیا موهن و مضحک نیست؟

و آیا در موقعیکه متهم قبل از موافقت بازپرس با تقاضای دادستان مبنی بر توقیف و حل اختلاف بین آنها از دستور دادستان یا قراریکه بعلت مخالفت دادستان متزلزل است شکایت کند محکمه میتواند بشکایت او قبل از توافق دادستان رسیدگی نماید.

یا باید منتظر رفع اختلاف بین آنان گردیده و پس از استقرار قرار یا وصول پرونده برای حل اختلاف نسبت بشکایت متهم تعیین تکلیف کند؟

بنظر ما برای رفع این اشکالات بهتر است مقرر شود که متهم وقتی از قرار توقیف شکایت نماید که قرار با موافقت دادستان و بازپرس صادر شده باشد و یا بعداً مورد توافق آنها قرار گیرد.

و در موارد اختلاف بین مستنطق مدعی العموم در بازداشت پس از حل اختلاف آنهم در صورتیکه نظر محکمه بر توقیف باشد برای متهم این حق را قائل شد زیرا وقتی بازپرس با تقاضای دادستان مبنی بر بازداشت متهم موافقت نکند احتیاجی بشکایت متهم نبوده و محکمه ابتدائی باید حل اختلاف نماید چه متهم شکایت کند و یا شکایت ننماید.

۵ - ماده ۳۸ در سال ۱۳۱۱ تصویب گردیده و برای متهمی که توقیف شده در امور جنحه یک مرتبه در هر دو ماه و در امور جنائی یک مرتبه در هر چهار ماه حق شکایت داده است کمیسیون مشترك نیز که سال ۳۶ قانون مزبور را اصلاح نموده تغییری در آن نداده است.

در صورتیکه ماده مزبور در موقعی دو ماه و چهار ماه را قائل شده که ارتباط بین شهرها و قراء و قصبات وجود نداشته و وسیله عزیمت از نقطه ای بنقطه دیگر منحصر بچهار پایان بوده و حضور شاهد و تحصیل دلایل و مدارك جرم و تکمیل دوسیه مدتها طول میکشیده است ولی امروز با توسعه وسایل ارتباطی و وجود راههای سهل العبور و اتوموبیل و غیره مدت دو ماه و چهار ماه وقت زیادی بوده و زمان اقتضا دارد که تکلیف متهم زندانی زودتر روشن شود بنظر ما مدتهای مزبور احتیاج به اصلاح و تقلیل به یکماه در امور جنحه و دو ماه در امور جنائی دارد.

تعارض دو ماده ۳۸ و ۱۶۹ از قانون اصول محاکمات جزائی

۶ - جمله آخر ماده ۳۸ میگوید :

« در هر موردی که بین مدعی العموم و مستنطق راجع به نوع جرم اختلاف باشد دوسیه برای محاکمه به محکمه ای که مدعی العموم آنرا صالح میدانند رجوع خواهد شد » .

آیا مقصود از نوع جرم مذکور در این ماده چیست ؟
در سال ۳۷ که برای بار چهارم سمت بازپرسی را داشتم کسی شکایت کرد دو نفر (الف و ب) او را مورد ایراد ضرب قرار داده و ضمن مجروح کردن مشارالیه از بعضی نقاط بدن چشمش را نیز معیوب نموده اند .

پس از تکمیل پرونده قرار نهائی صادر و عمل متهمان را از نظر مشخص نبودن ضارب منطبق با ماده مکرر دانسته پرونده را برای اظهار نظر بدادسرا فرستادم دادستان معتقد بود که آقای الف (یکی از متهمان) مرتکب ایراد ضرب منتهی به نقص عضو (کور کردن شاکی) شده و دیگری (آقای ب) مرتکب ایراد ضرب ساه گردیده است . نگارنده در عقیده خود باین علت که مشخص نیست ضربه کدامیک علت کور شدن شاکی شده باقی ماند و دادستان نیز در نظر خود اصرار نموده پرونده را جهت حل اختلاف بمحکمه استیناف ارسال داشت .

محکمه استیناف آذربایجان باستناد قسمت اخیر ماده ۳۸ که در بالا درج گردید موضوع را اختلاف در نوع جرم تشخیص داده و آنرا غیر قابل طرح در محکمه استان دانسته پرونده را اعاده نمود .

چون بطوریکه ذکر شد بنظر دادستان یکی از متهمان در نقص عضو دخالتی نداشت و فقط از نظر ایراد ضرب ساده (جراحات وارده بر بدن) او را مقصر میدانست بوصول پرونده تقاضای آزادی متهم و تبدیل قرار را بالتزام نمود که ناچار بحکم ماده ۱۶۹ اصلاحی قرار بالتزام تبدیل و بلافاصله متهم بایراد ضرب منتهی بنقص عضو آزاد گردید و پرونده برای رسیدگی باتهام ایراد ضرب ساده از ناحیه آقای (ب) بدادگه جنحه و در مورد آقای (الف) باتهام ایراد ضرب منتهی بنقص عضو بدادگه جنائی ارسال شد .

میخواهیم بدانیم که آیا در این موضوع محل اختلاف واقعاً نوع جرم بود ؟

یا تقصیر و عدم تقصیر متهم در ارتکاب جرم مخصوص ؟

زیرا اگر گفته شود مورد اختلاف تقصیر یا عدم تقصیر متهم است مطابق ماده

۱۶۷ رفع اختلاف در صلاحیت محکمه استیناف بوده و حق اعاده پرونده را نداشته است و اگر مورد اختلاف نوع جرم تلقی شود نظر محکمه استان در ت خواهد بود .

بنظر ما مقصود از نوع جرم مندرج در ماده ۳۸ این است که عمل واحد را مستنطق با ماده ای که مجازات جنائی مثلاً دارد تطبیق کند و مدعی العموم همان عمل را با ماده ای که شامل مجازات جنحه است منطبق بداند که در این صورت پرونده بمحکمه ای که مدعی العموم عقیده بصلاحیت آن دارد ارسال میشود (در مانحن فیه بمحکمه جنحه) بعبارت دیگر منظور قانونگذار از اختلاف راجع بنوع جرم تطبیق عمل واحد است با مواد

تعارض دو ماده ۳۸ و ۱۶۹ از قانون اصول محاکمات جزائی

قانون نه اینکه اگر مستنطق عمل متهم را ایراد ضرب منتهی بنقص عضو دانسته و مدعی العموم آنرا ایراد ضرب ساده تلقی کند یا بالعکس و مخصوصاً جائی که هر دو معتقد باشند که ضربات متعددی بشاکی وارد شده است قابل طرح در محکمه استان نباشد؟ زیرا تقصیری که بازپرس متوجه متهم دانسته غیر از تقصیری است که دادستان بآن عقیده دارد و در واقع اختلاف در تقصیر یا عدم تقصیر متهم در عمل انتسابی است که طبق ماده ۱۶۷ حل اختلاف بعهده محکمه استیناف است.

علت هم واضح است چه اگر دادستان موضوع جنائی را با مواد جنحه تطبیق و در دادگاه جنحه اقامه دعوی کند یا بعبارت ماده مزبور دوسیه را برای محاکمه بمحکمه ای که آنرا صالح میدانند رجوع کند دادگاه جنحه رأساً قرار عدم صلاحیت میدهد. و یا اگر موضوع جنحه را با مواد جنائی تطبیق و در دادگاه جنائی اقامه دعوی نماید ضرری بکسی متوجه نمیشود.

زیرا دادگاه جنائی آنرا با مواد قانونی تطبیق و حکم میدهد بخلاف موردیکه نقل گردید و یا تفسیری که محکمه استان از نوع جرم کردن متهم بنقص عضو بلافاصله آزاد و تمام تقصیر بعهده یک نفر متوجه گردیده و ممکن است در دادگاه جنائی آقای (الف) دفاع مؤثری نموده و آقای (ب) را مؤثر جلوه داده و از اتهام وارده تبرئه گردیده موضوع نقص عضو شاکی از لحاظ قانون منتهی شود.

چه دادگاه جنحه نیز شخص (ب) را که درباره او کیفرخواست جنحه داده شده نمیتواند بعلت نقص شاکی محکوم نماید زیرا با ماده (۱) الحاقی بآئین دادرسی کیفری اصلاح شده حق اظهار نظر بچرایم دیگر متهم (خارج از کیفرخواست) ندارد.

در مثال مزبور بنظر میرسد که چون بازپرس عقیده داشته است که متهم در نقص عضو مقصر بوده و دادستان معتقد بوده که متهم در نقص عضو تقصیری نداشته است مورد خارج از مصداق ماده ۳۸ بوده و دادگاه استان طبق ماده ۱۶۷ از نظر مقصر بودن متهم وعدم تقصیر او در امر بخصوص که مورد اختلاف بوده باید رسیدگی میکرد.

ولی چون موقعی که دادستان متهم را مرتکب ایراد ضرب جنائی دانسته و مستنطق او را مرتکب ایراد جرح ساده تشخیص دهد یا بالعکس ظاهراً نوع جرم محل اختلاف است بنظر دادگاه استان قسمت اخیر ماده ۳۸ شامل این مورد نیز بوده است.

ماحصل آنکه باید تصریح شود غرض از نوع جرم تطبیق اتهام واحد با مواد قانونی است که عمل را جنحه یا جنایت یا خلاف جلوه میدهد که یکی از آن مواد محکمه جنائی را صالح برسیدگی و دیگری محکمه جنحه را برای رسیدگی بدعوی صالح میدانند فقط در اینصورت است که عقیده دادستان شرط و مورد از موارد غیر قابل طرح در محکمه است.

هیئت عمومی دیوان کشور در موردی که بازپرس و دادستان در معاون بودن و اصیل بودن متهمی در ارتکاب جرم اختلاف داشته است اظهار نظر نموده که چون اختلاف در اصل تقصیر نبوده و در نوع عمل اختلاف دارند نظر مدعی العموم متبع خواهد بود (سال ۱۳۱۱ حکم شماره ۱۳۳۷/۱۶۹۶ - ۱۳۱۱/۹/۱۰).

تعارض دو ماده ۲۸ و ۱۶۹ از قانون اصول محاکمات جزائی

اولاً باید توجه کرد که در اینجا درحقیقت تطبیق عمل با ماده مورد اختلاف بوده نه اینکه یکی تقصیر متهم را درعمل جنحه و دیگری درعمل جنائی محرز بداند. ثانیاً رأی مزبور چون قبل ازقانون لازم‌الاتباع بودن آراء هیئت عمومی دیوان تمیز داده شده بنظر ما آن اعتبار را ندارد که نتوان نظر مخالف آن داد و موردی که قبلاً گفته شد مشابهت کامل در تمام جهات با این موضوع نداشته و مضمول ماد ۱۶۷ه میباشند.

پیشنهاد اصلاحی :

بهرتر است ماده ۲۸ با توجه بایرادات مذکور باین شکل اصلاح شود و از نقائص

دیگر چشم میپوشیم !

« مستنطق رسماً بتقاضای مدعی العموم میتواند در تمام مراحل تحقیقاتی قرار توقیف متهم یا قرار اخذ تأمین دیگر و یا تبدیل تأمین را صادر نماید. در صورتیکه رسماً قرار توقیف بدهد مکلف است تأیست و چهار ساعت کتباً مفاد قرار خود را برای مدعی العموم بفرستد. در موردی که مدعی العموم تقاضای توقیف کرده و مستنطق با آن موافق نباشد حل اختلاف در محکمه بدایت محل بعمل خواهد آمد و متهم بدستور مدعی العموم تا صدور رأی محکمه توقیف خواهد شد. در صورتیکه مدعی العموم و مستنطق در توقیف توافق داشته باشند متهم میتواند راجع بتوقیف خود بمحکمه بدایت محل رجوع کند. این حق شکایت باید ضمن قرار مستنطق راجع بقرار توقیف صریحاً قید شود. هر وقت علتی که موجب صدور قرار توقیف بود مرتفع شد و موجب دیگری برای ادامه اجراء قرار توقیف نباشد توقیف باموائقت مدعی العموم رفع یا قرار توقیف بقرار دیگر تبدیل خواهد شد. اگر مدعی العموم بانظر مستنطق در مورد رفع توقیف و یا تبدیل قرار مزبور موافق نباشد محکمه ابتدائی محل حل اختلاف خواهد کرد و تا زمان رفع اختلاف متهم در توقیف میماند. »

متهمی که در باره او قرار توقیف موقت صادر شده یا متهمی که با قرار کفیل و یا قرار وثیقه موافق ماده ۱۳۵ در توقیف مانده است هر گاه موجبات توقیف را مرتفع دید میتواند از مستنطق رفع توقیف خود را بخواهد و چنانچه تا پنجروز از تاریخ تسلیم تقاضانامه بمستنطق تقاضای او انجام نشود حق دارد ظرف ده روز پس از انقضای پنجروز فوق الذکر بمحکمه ابتدائی شکایت کند.

متهم نمیتواند در امور جنحه بیش از یکمرتبه در هر ماه و در امور جنائی بیش از یکمرتبه در هر دو ماه از این حق شکایت استفاده نماید در موارد مزبور محکمه نوع و میزان تأمین را که متناسب است تعیین مینماید.

در صورت اختلاف بین مستنطق و مدعی العموم راجع بصلاحت محلی مستنطق عدلیه و یا صلاحت سایر مقامات رفع اختلاف در محکمه ابتدائی محل بعمل خواهد آمد. در کلیه موارد مذکوره در فوق محکمه ابتدائی خارج از نوبت در جلسه اداری رسیدگی کرده رأی میدهد رأی مزبور غیر قابل استیناف و تمیز است محکمه میتواند متهم را در مواردی که لازم بداند در جلسه اداری احضار نماید در هر موردی که بین مدعی العموم و مستنطق راجع بنوع جرم (تطبیق عمل و اتهام واحد با مواد) قانون اختلاف باشد دوسیه برای محاکمه بمحکمه ایکه مدعی العموم آنرا صالح میداند رجوع خواهد شد.